

معرفةى كتاب «مفاهيم يجب أن
تصحح»

معرفی کتاب «مفاهیم يجب أن تصحح»

کتاب مفاهیم يجب ان یصح نوشته محمد بن علوی مالکی اهل عربستان سعودی است که نویسنده مقاله در این نوشتار سعی در معرفی و نقد آن در بحث های شرک و توسل و تبرک را دارد.

کتابی که در پیشدید شما است و در صدد معرفی هستیم، «مفاهیم يجب أن تصحح» نوشته آقای محمد بن علوی مالکی است.

نویسنده اهل عربستان است لیکن تحصیلات عالی خود را در دانشگاه الازهر مصر گذرانده و با اخذ مدرک دکتری، فارغ التحصیل گردیده، سپس جهت تحقیق در علوم اسلامی به کشورهای مختلف؛ چون سوریه، هند، پاکستان، یمن، اندونزی و مغرب سفر می کند و با حضور در پای درس اساتیدی چون حبیب عمر احمدبن سمیط، فاروق بن رحالی مراکش، حسنین بن محمد مخلوف، محمد مکی بن محمد کتانی، محمد زکریا بن محمد یحیی کاندهلوی و علی بن عبد الرحمان حبشی بر دانسته هایش می افزاید.

سید محمد بن علوی در سال 1390 به عنوان استاد و مدرس رسمی در دانشکده شریعت تعیین شد. او مدتی رییس کمیسیون دآوری مسابقات بین المللی قرآن کریم در شهر مکه بوده است.

نویسنده، در یک مبارزه علمی با وهابیان تندرو، به برداشت های نادرست آنها از مفاهیم دینی، خط بطلان کشید و با براهین عقلی و نقلی مستند به منابع اهل تسنن، مفاهیم صحیح دینی را تبیین کرد. او می گوید:

وهابیان مفاهیم دینی را در خدمت مقاصد فرقه ای خود بکار گرفته و با سلايق شخصی و تعصبی، مسلمانان را با اندک خطا تکفیر می کنند؛ به عبارت روشن تر، آنان دایه مهربان تر از مادرند و از محمد ابن عبدالوهاب و ابن تیمیه وهابی تر هستند و باید این نوع تفسیر مفاهیم دینی اصلاح شود و ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب نیز مانند دیگر علما، اگر نظرشان مطابق با قرآن و سنت بود، قابل احترام است در غیر این صورت، قابل نقد می باشد. اگر آنها اجتهاد داشتند، ما نیز نظر اجتهاد داریم و چنین نیست که ما نظر آنها را کورکورانه بپذیریم و حتی نظر آنها را بر قرآن و سنت نبوی ترجیح دهیم و یا قرآن و سنت را طبق نظریه آنها تفسیر کنیم.

آقای محمد بن علوی بیش از 60 کتاب و جزوه تألیف کرده، که دو کتاب او، با نام های «الذخایر المحمدیه» و «مفاهیم يجب أن تصحح» در رد عقاید وهابیان تندرو به نگارش در آمده است. این کتاب ها مورد استقبال مسلمانان واقع شده و تنها به کتاب مفاهیم او، بیش از 50 دانشمند مسلمان تقریظ نوشته اند، که در ابتدای کتاب آمده است.

وهابیان درواکنش به آن ها، کتب زیادی؛ مانند «کمال الأمة و حوار مع المالکی» و «ضد السید المالکی» و «جلاء البصائر» نوشتند که اوج این نوشته ها کتاب وزیر اوقاف عربستان شیخ صالح آل الشیخ به نام «هذه مفاهیمنا» است.

همچنین گروهی عالمان دین، کتاب‌هایی با عنوان‌های: المحکم المنیع و التحذیر من الاغترار و اعلام النبیل... در تأیید آن دو کتاب نوشته‌اند.

سپس مجمع علمای عربستان، در بیانیه‌ای از او خواست که در حضور ایشان، از نوشته‌های کفرآمیز و بدعت‌گذار! خود توبه کند و آن توبه‌نامه از تلویزیون پخش شود، لیکن آقای محمد بن علوی در پاسخ، آنان را به مناظره تلویزیونی دعوت کرد که بی‌پاسخ ماند.

تا این که در سال 1401 آقای محمد بن علوی از سوی مجمع علمای عربستان تفسیق و تکفیر شد و هرگونه فعالیت علمی و تبلیغی او ممنوع شد و کتب او از کتابخانه‌ها جمع‌آوری گردید و منزل و مسافرت‌های او تحت کنترل در آمد.

اما او در محاصره، به فعالیت‌هایش ادامه داد و کتاب حاضر بعد از منع چاپ در عربستان تا کنون بیش از ده بار در خارج از عربستان به چاپ رسیده است.

سرانجام نویسنده در روز جمعه، هشتم ماه مبارک رمضان 1425 دار فانی را وداع گفت و در قبرستان ابوطالب به خاک سپرده شد.

پرهیز از تکفیرهای سلیقه‌ای

بسیارند افرادی که مسلمانان را با اندک خطا تکفیر می‌کنند و شاید در کره خاکی، جز تعداد انگشت‌شمار، کسی نتواند از لبه تیز شمشیر تکفیر آنان جان سالم به در برد.

و این در حالی است که قرآن کریم، راه دعوت به حق را اینگونه بیان کرده است:

«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» [1]

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نموده، با آنان به روشی که نیکو است، استدلال و مناظره کن.»

با توجه به این آیه، مسلمانی که نماز می‌خواند و از محرّمات پرهیز می‌کند و در کارهای خیر و خدا پسندانه؛ مانند ساختن مسجد و تأسیس مراکز خیریه شرکت می‌کند، چگونه می‌توان او را به کفر متهم کرد!

علامه احمد حداد می‌نویسد: این مطلب میان عالمان مسلمان، اجماعی و فراگیر است که هیچ کس از اهل قبله را نمی‌توان کافر شمرد، مگر این که دارای عقیده‌ای باشد که منجر به انکار خدا شود یا دچار شرکی آشکار گردد، به گونه‌ای که قابل دفاع نباشد و بالأخره پیامبر یا یکی از ضروریات دین را منکر شود.

اسامه بن زید می‌گوید: پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله)، ما را به میان قبیله حُرَقَه فرستاد، وقتی صبح شد، همه افراد قبیله را کشتیم. من با یکی از انصار، مردی را زنده به اسارت گرفتیم. او کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را گفت و مرد. انصاری با شنیدن آن، دست‌نگه داشت، لیکن من با نیزه از پایش در آوردم. وقتی خدمت رسول الله (صلی الله علیه وآله) رسیدیم و حضرت از داستان آگاهی یافتند، با ناراحتی پرسیدند:

اسامه! بعد از گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» او را کشتی؟

گفتم: به خاطر فرار از مرگ، کلمه شهادت را به دروغ بر زبان جاری ساخت! پیامبر فرمودند: اسامه! تو دل او را شکافتی و دیدی که او در دلش راستگو یا دروغگو است؟

از علی بن ابی طالب سؤال شد: آیا مخالفان شما کافرند؟

فرمود: نه، آنها از کفر دست برداشته‌اند.

پرسیده شد: آنها منافق‌اند؟

فرمود: نه، چون منافقان جز اندکی خدا را یاد نمی‌کنند اما ایشان بسیار یاد خدا می‌کنند.

پرسیدند: پس آنها کیستند؟

فرمود: جماعتی که دچار فتنه شده اند، چشم بصیرتشان کور و گوش هایشان از شنیدن حق کر شده است.

ویژگی های مشترک میان خالق و مخلوق با تنزیه منافات ندارد. برخی می پندارند میان خالق و مخلوق، هیچ صفت مشترکی وجود ندارد؛ هر صفتی که خداوند دارد، اگر با آن، مخلوق را توصیف کنیم مثل شفاعت، به دام شرک خواهیم افتاد. بنابراین، گمان می کنند که توصیف پیامبر خدا، به این صفات، موجب می شود که او را به مقام الوهیت ارتقا دهیم در حالی که این جهل محض است؛ زیرا خداوند در انجام کارها مستقل است، ولی مخلوق در انجام کارها غیر مستقل و مقید به اذن الهی می باشد.

شواهد قرآنی:

اموری مانند شفاعت، علم غیب و هدایت، از اوصاف خاص خداوندی است، ولی در حدیث آمده است:

«أنا أول شافع مشفع»؛ [2] «من نخستین شفاعت کننده هستم که پذیرفته خواهد بود.» یا بر اساس آیه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»؛ [3] «داناى به غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمى کند مگر رسولانى که آنان را برگزیده است.» پس خداوند مقداری از علم غیب را به پیامبرش تعلیم داده است.

یا فرمود: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ [4] «و تو مسلماً به راه راست هدایت می کنی.» پس پیامبر دارای مقام شفاعت، علم غیب و هدایت است و این ها مقید به اذن الهی می باشند.

مرحله تعظیم

برخی تعظیم کردن؛ مانند بوسیدن دست، به پا خاستن برای احترام، تعظیم به پیامبر در حال زیارت و با خضوع ایستادن را عبادت می شمارند و در نتیجه، تعظیم را پرستش غیر خدا می پندارند، در حالی که این عین جهل است؛ چون حضرت آدم(علیه السلام) نخستین انسان صالح است و خداوند به فرشته ها دستور می دهد از برای تعظیم آدم، به او سجده کنند. آنها همگی، جز ابلیس، سجده کردند.

مشرکین، در جریان صلح حدیبیه، عروه بن مسعود را نزد پیامبر فرستادند، وقتی عروه برگشت به قریش گفت:

من پادشاه کسرا و قیصر و نجاشی را دیده ام، ولی پادشاهی را در میان ملت خود مانند محمد در میان اصحابش ندیدم. اصحاب محمد به او بسیار احترام می کنند. وقتی وضو می گیرد برای تبرک، در گرفتن آب وضویش ازدحام می کنند و... در اینجا دو نکته، مهم است:

1. باید احترام پیامبر رعایت شود و علو مقامش از دیگران حفظ گردد.
2. ربوبیت مخصوص خداست و او در ذات، صفات و افعال، از همه مخلوقات برتر و ممتاز است.

واسطه شرک آمیز

برخی معنای واسطه را نمی فهمند و می گویند: هرکس به واسطه ای متوسل شود او مشرک است و مصداق این آیه شریفه به حساب می آید: «... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...»؛ [5] «این ها را نمی پرستیم، مگر به خاطر این که، ما را به خداوند نزدیک کنند.» این استدلال درست نیست؛ چون آیه شریفه با صراحت می گوید:

بت پرستی محکوم است و ادعای مشرکان بر این که بت ها دارای مقام ربوبیت اند و عبادت بت ها موجب تقرب به خداوند می شود، نادرست است. کفر و شرک آنها به این دلیل بود که بت ها

را می پرستیدند و به ربوبیت بت ها قائل بودند. البته مشرکین در این ادعا نیز راستگو نبودند؛ چون خداوند مسلمانان را از دشنام دادن به بت ها نهی می کند^[6] تا آنها خدا را دشنام ندهند. اگر مشرکین در بت پرستی راستگو بودند، نباید جرأت می کردند به خاطر عمل بد مسلمانان، خدا را مورد سب قرار دهند؛ چون طبق اعترافشان، مقام خداوند از بت ها بالاتر است. آنان با این رفتار خود نشان دادند که خداوند در دل آنها از بت ها هم کم ارزش تر است. جای بسی دقت است!

وقتی خداوند به مسلمانان دستور داد که در نماز و عبادات خود، رو به کعبه بایستند یا حجرالأسود را استلام و یا ببوسند، این اقتدا به رسول گرامی و پرستش خدا است.

پیامبر(صلی الله علیه وآله)، بزرگترین واسطه

در روز محشر، ارزش واسطه بزرگ، حامل پرچم توحید و مقام محمود و حوض کوثر، آشکار می شود. شفاعتش رد خور ندارد و ضمانتش نزد خدا مقبول است؛ چون خداوند وعده داده است که هرگز در میان امت، او را سرافکنده و محزون نکند. وقتی همه خلائق به او رو آورند و از او شفاعت بخواهند، سر خود را بالا می گیرد و دعا می کند و طبق حدیث قدسی با احسان و کرامت الهی مواجه می شود: «ای محمد، سر بالا بگیر، شفاعت کن تا بپذیرم و بخواه تا بدهم.»

شعار دروغ

در عالم، مدعیان طرفدار حقیقت فراوان اند، ولی حقیقت ادعای آنها را تصدیق نمی کند، به قول شاعر:

و کلّ یدعی وصلا بلیلی *** و لیلی لا تقر لهم بذاکا

«همه ادعا می کنند که با لیلی وصلت کرده اند ولی لیلی حرف آنها را تصدیق نمی کند.» این ها چهره دین را خراب کرده، آبروی اسلام را برده اند. سخن پیامبر خدا شرح حال آنها است که فرمود: «کسی که نخورده سیر شود مانند کسی است که لباس ناپیدا بپوشد.» برخی درس نخوانده ملاً شده و مفاهیم اسلامی را تغییر داده و نظر علمای سلف را انکار می کنند و در میدان عمل نرم خوئی را به درشتی و موعظه را به زورگویی و رأفت و مهربانی را به بی ادبی تبدیل می کنند.

توسل چیست؟

وسيله قرار دادن اعمال صالح به درگاه خداوند، میان همه علما اتفاق است؛ روشن است کسی که روزه می گیرد یا نماز و قرآن می خواند و یا صدقه می دهد، او به روزه و نماز و قرائت قرآن و صدقه متوسل شده و به قبولی آنها امیدوار است. بهترین دلیل بر مدعا، داستان آن سه نفری است که غار به رویشان مسدود شد؛ یکی به نیکی خود به والدین متوسل شد، دیگری به دوری از گناه و سوّمی به حفظ مال و ادای امانت مردم؛ خداوند گره آنها را گشود و مشکانشان را بر طرف کرد.

اما توسل به اشخاص؛ مثلاً کسی بگوید:

«خدایا! پیامبرت محمد(صلی الله علیه وآله) را وسیله درگاہت قرار می دهد.»

این نوع از توسل، نزد برخی ممنوع و حرام است. به نظر ما، این یک اختلاف صوری است؛ چون توسل به شخص، در واقع توسل به عمل او است و آن در نظریه همه جایز است. پس شبهه کسانی که مسلمانان را متهم به شرک و گمراهی می کنند، برطرف می شود.

ادله توسل

خداوند می فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»؛ [7] «ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید؛ و وسیله ای برای تقرب به او بجویید...» هر چیزی که خداوند آن را سبب تقرب به درگاهش قرار داده و سبب بر آورده شدن حوایج می شود، آن وسیله است و معیار وسیله بودن، این است که او ارزش و احترامی نزد خداوند داشته باشد.

واژه «وسیله» در آیه، به صورت عموم به کار رفته است که شامل اعمال و اشخاص به صورت مطلق می شود؛ اعم از این که زنده و یا مرده باشند. در نتیجه توسل به پیامبر در همه حالات جایز است؛ مثل توسل به پیامبر قبل از خلقتش [8] یا توسل به پیامبر در حال حیات [9] یا توسل به پیامبر در عرصات محشر. احادیث صحیحی بر این مدعا نقل شده است.

توسل به آثار پیامبر

مسلم است اصحاب به آثار پیامبر تبرک می جستند، حال آیا این درست است که کسی معتقد شود: توسل به اثری که شرافت را از صاحبش محمد(صلی الله علیه وآله) گرفته درست است؟ سپس بگوید: توسل به خود پیامبر درست نیست؟!

برخی از نصوص و روایات درباره تبرک

نمونه در این مورد زیاد است؛ مثلاً عمر بن خطاب آرزو داشت در کنار پیامبر خدا دفن شود. یا امّ سلیم دهانه مشک را، که پیامبر خدا از آن آب خورده بود، می برد و نگه می دارد. یا اصحاب برای گرفتن یک تار مو از موهای آن حضرت، از همدیگر سبقت می گرفتند. یا اسما، دختر ابوبکر، لباس پیامبر را نگه می دارد و می گوید: لباس پیامبر را می شویم و آب آن را جهت شفا به مریض ها می دهیم.

یا این که خلفا از انگشتر پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) محافظت می کردند، که سرانجام به چاه اریس افتاد و گم شد.

چرا آنها سعی داشتند آثار پیامبر را حفظ کنند؟ مقصودشان چه بود؟ چرا وقتی گرفتار بلا و مرض شدند و خواستند دعا کنند یا متوجه خدا شوند، به آثار نبوی اهمیت می دادند؟! خداوند می فرماید:

«وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...» [10]

و پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او این است که، «صندوق عهد» به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند.

این جریر می گوید: تابوت میثاق در جنگ ها همراهشان بود و به برکت آن پیروز می شدند. [11]

توسل پیامبر به حق خود و به حق پیامبران

وقتی مادر علی بن ابی طالب از دنیا رفت، پیامبر بعد از کندن قبر در آن خوابید و گفت:

«خدایی که زنده می کند و می میراند و خود زنده است و هرگز نمی میرد، مادرم فاطمه بنت اسد را ببخش و حجت او را برایش تلقین کن، جای او را وسیع گردان، به حق پیامبر و پیامبرانی که پیش از من بودند. ای مهربان ترین مهربانان.»

داستان عتبی در باره توسل

عتبی می گوید: نزد قبر پیامبر نشسته بودم، اعرابی آمد و رو به قبر کرده، گفت:

سلام بر تو ای پیامبر خدا! ای پیامبر، شنیدی که خداوند می فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ يُذْنِ اللَّهُ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا

اللّه تَوَاباً رَحِيماً» [12] و اگر این مخالفان، هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمان های خدا را زیر پا می گذاشتند) به نزد تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر هم به آنها استغفار می کرد، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند. من هم به حضور تو آمده ام. از گناهانم استغفار می کنم و تو را به درگاه الهی، جهت بخشش گناهانم، شفیع قرار می دهم. سپس این شعر را سرود:

يا خير من دفنت بالقاع أعظمه *** فطاب من طيهنّ القاع و الأکم
نفسى الفداء، لقبر أنت ساکنه *** فيه العفاف و فيه الجود و الکرّم

«ای بهترین انسان که در مکان با عظمت و خوب دفن شدی از بوی تو، همه دشت ها و کوه ها خوشبو شدند.

جانم فدای قبری باشد که تو در آن سکنی گزیدی و عفاف و پاکدامنی، بذل و بخشش در آنجاست.»

اعرابی سپس به پا خاست و رفت.

عتبی می افزاید: من آن شب، پیامبر خدا را در خواب دیدم. به من فرمود: «ای عتبی، دنبال اعرابی برو و مزده اش بده که خداوند او را بخشید.» [13]

بزرگان اهل تسنن چون حاکم، بیهقی، جلال الدین سیوطی، ابن جوزی، ملا علی قاری، شوکانی، نووی، ابن کثیر و قرطبی به توسل قائل هستند.

خصال و ویژگی های پیامبر

بعضی گمان می کنند که پیامبران در همه حالات و اوصاف، با دیگران مساوی اند، ولی این گمان بی اساس است و ادله فراوانی از قرآن و سنت آن را رد می کند.

پیامبران، در حقیقت انسانیت با دیگران یکسان اند؛ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...»؛ [14] «بگو من فقط بشری هستم مانند شما.»

لیکن در بسیاری از صفات و حالات با مردم فرق می کنند و به خاطر ویژگی هایی، برای نبوت از میان همه برگزیده شدند؟

برخی از صفات خاص و برجسته پیامبر اسلام در کتب روایی:

1. پیامبر، پشت سر خود را مثل روبه رویش می دید. [15]

2. علم و بصیرت داشت. آن حضرت می فرماید: «من چیزهایی را می بینم که شما نمی بینید و چیزهایی را می شنوم که شما نمی شنوید.» [16]

3. خمیازه نمی کشید. ابن ابی شیبیه نقل می کند: پیامبر هرگز خمیازه نکشید. [17]

عرقش خوشبوترین عرق ها بود. انس می گوید: پیامبر به منزل ما وارد شد و خواب قیلوله ای کرد. در خواب، عرقش جاری شد. مادرم ظرفی برداشت و به جمع کردن عرق آن حضرت پرداخت.

پیامبر بیدار شد خطاب به مادرم فرمود: «چه می کنی؟»

گفت: عرق شما را در شیشه می ریزیم، چون آن خوشبوترین عطر است. [18]

5. قد متوسط داشت. عایشه گوید: قد پیامبر نه بلند بود و نه کوتاه، بلکه قامتی میانه داشت.

6. سایه اش بر زمین نمی افتاد، ابن سبع گوید: سایه پیامبر بر زمین نمی افتاد؛ چون فرمود: خدایا! مرا نورانی کن. [19]

7. تنها چشمانش می خوابید. روایت است از بخاری و مسلم که آن حضرت فرمود: «چشمانم می خوابند ولی قلبم نمی خوابد.» [20]

8. هیچگاه محتلم نشد. طبرانی در اسناد مختلف روایت کرده که آن حضرت فرمود: «هیچ پیامبری محتلم نشد، چون احتلام کاری شیطانی است.» [21]

درباره اوصاف و ویژگی های پیامبر روایات سه دسته اند:

1. دارای سند و صحیح

2. دارای سند غیر صحیح

3. اسنادش جای بحث و مناقشه دارد

پس سخن در صواب و خطا و صحت و بطلان است، نه در کفر و ایمان. اگر ما، آنها را آوردیم به جهت اثبات صحت و بطلان نبود، بلکه به این جهت بود که علما در نقل اوصاف پیامبر مسامحه کرده و تحقیق و بررسی و نقد را متأسفانه، کنار گذاشته اند و این ها شاهد بر مدعای ماست. معنای تبرک

برخی معنای دقیق و حقیقی تبرک به پیامبر و آثار و اهل بیت پیامبر و علما و اولیای الهی را نفهمیده و دچار اشتباه شده اند و نتیجه این شده است که اگر کسی تبرک بجوید، او را متهم به شرک، کفر و گمراهی می کنند؛ مانند عوام الناس که هر کار جدیدی پیش بیاید و از درک آن عاجز باشند، آن را انحراف قلمداد می کنند.

معنای حقیقی تبرک چیزی جز توسل به خداوند متعال، به واسطه آن متبرک نیست و آن از سه حال خارج نیست، متبرک یا «اثر» است یا «مکان» و یا «شخص». اگر کسی به اشخاص تبرک جوید، برای این است که آنها را اهل فضل و به درگاه ربوبی مقرب می داند.

اما تبرک به آثار اشخاص، به خاطر این است که آن آثار منسوب به اشخاص اند و شرافت و عظمت آنها به خاطر خودشان نیست بلکه به خاطر این که آنها منتسب به اشخاص صالح اند. و اما تبرک به مکان ها، به این جهت نیست که آنها دارای فضل و ارزش هستند بلکه به خاطر این است که انسانهای صالح، اعمال نیکی مانند نماز، روزه و دیگر عبادات را در آن مکانها انجام داده اند و برای همین، رحمت الهی و فرشته ها در آنجاها نازل می شوند.

انسان در اماکن متبرکه، محل وقوع کارهای نیک، متوجه خدای سبحان شده و دعا و استغفار می کند و حوادث بزرگ و کارهای واقع شده را یاد می کند و با یاد آن ها، ارزش های درون انسان، احیا می شود تا خود را شبیه اهل خیر و رستگاران نماید. اکنون نمونه هایی از تبرک را می آوریم:

1. مالک بن حمزه از ابو اسید روایت می کند: او چاهی در مدینه داشت که اسمش چاه بضاعت بود. پیامبر آب دهانش را در آن ریخته بود و ابواسید از آن چاه، آب می خورد و به آن تبرک می جست.

2. عروه تعامل مسلمانان با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) را چنین گزارش می کند: به خدا قسم، وقتی پیامبر وضو می گرفت برای گرفتن آب وضویش از همدیگر سبقت می گرفتند. [22]

سفارش پیامبر به حفظ آب وضو

طلق بن علی گوید: همراه با هیأتی به دیدار پیامبر رفتیم و با او بیعت کرده، همراه او نماز خواندیم و به عرض آن حضرت رساندیم که در سرزمین ما معبدی مربوط به یهودیان است مقداری آب وضو (برای تبرک) می خواهیم.

حضرت آبی خواست و وضو ساخت و مضمضه کرد، سپس آب آن را در ظرفی کوچک ریخت و فرمود:

«بروید، وقتی به سرزمینتان رسیدید، معبد را خراب کنید و مقداری از این آب، جای آن پاشید، سپس آن را مسجد کنید.»

گفتیم: سرزمین ما دور است و هوا هم بسیار گرم، آب خشک می شود. فرمود: «آب بریزید خوشبو می شود.»

نسائی می گوید: این حدیث از مهمترین احادیثی است که بر جواز تبرک به پیامبر و به آثار او دلالت می کند. [23]

تبرک به موی پیامبر، بعد از رحلتش

عثمان بن عبدالله گوید: روزی خانواده ام مرا با ظرفی به حضور امّ سلمه فرستادند، امّ سلمه ظرفی نقره ای آورد که در آن یکدسته موی پیامبر بود و وقتی به کسی چشم زخم می خورد یا آسیبی به او می رسید، آن موهای حنایی را برای او می فرستاد؛ من به آن ظرف نظر کردم موهای سرخ رنگی را دیدم. [24]

تقسیم موی پیامبر

مسلم از انس روایت می کند که: پیامبر به منا آمد تا به جمره عقبه رسید. آن را رمی کرد سپس به منزل خود آمد و شتر قربانی کرد و به آرایشگر گفت: «بیا سرم را بتراش» بعد از اصلاح، موها را به مردم داد. [25]

تبرک به بدن پیامبر

1. عبد الرحمان بن ابی لیلی، از پدرش نقل می کند: سید بن حضیر یک مرد نیک و خوش خنده و با نمک بود، گاهی نزد پیامبر صحبت می کرد و مردم را می خنداند.

روزی پیامبر به شکمش زد. او گفت: دردم آمد. فرمود: «قصاص کن» گفت: ای پیامبر خدا! شما پیراهن بر تن داری ولی من پیراهن نداشتم.

پیامبر پیراهن را بالا زد، ناگهان او پیامبر را در آغوش کشید و شروع به بوسیدن پهلو پیامبر کرد و گفت:

پدر و مادرم به فدایت. ای پیامبر خدا، همین را می خواستم [26] و مشابه همین داستان در باره سواد بن غزیه و سواده بن عمرو نقل شده است. [27]

2. پیامبر می فرمود: زاهر، روستای ما و ما شهر او هستیم پیامبر او را بسیار دوست داشت، روزی به بازار رفت و دید زاهر ایستاده است. از پشت سرش آمد و او را در آغوش گرفت. زاهر گفت: رهایم کن.

پیامبر هم می گفت: «چه کسی برده می خورد؟»

زاهر گفت: ای فرستاده خدا بازار من ارزان و کساد است.

پیامبر فرمود: «تو پیش خدا گران و ارزشمندی.» [28]

تبرک به محلّ دهان پیامبر

احمد بن حنبل و دیگران از انس نقل کرده اند: پیامبر بر منزل امّ سلیم وارد شد و در منزل مشکی آویزان بود پیامبر از دهان مشک آب خورد سپس خوابید.

انس می گوید: امّ سلیم دهان مشک را برید و آن الآن نزد ماست؛ یعنی امّ سلیم دهان مشکی را که پیامبر از آن آب خورده بود، برید و جهت تبرک به اثر پیامبر در خانه خود نگه داشت.

دستی که پیامبر را لمس کرده، می بوسند

یحیی بن حارث می گوید: با واثله بن اسقع ملاقات داشتم، به وی گفتم:

با این دستت با پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) بیعت کردی؟

گفت: بلی، گفتم: دستت را بده تا ببوسم؛ دستش را داد و بوسیدم. [29]

تبرک به عبا پیامبر (صلی الله علیه وآله)

روزی اسما، دختر ابوبکر عبا کهنه و پاره ای را بیرون آورد که وصله حریر داشت و شکاف

هایش با حریر دوخته شده بود.

گفت: این عبا پیامبر گرامی است. نزد عایشه بود، پیش از آن که بمیرد از او گرفتم. پیامبر این عبا را می پوشید و ما اکنون آن را می شویم و جهت شفای مریض ها، به آن تبرک می جویم. [30]

تبرک به ظرف و مکان پیامبر(صلی الله علیه وآله)

ابورده می گوید: به مدینه آمدم و عبدالله بن سلام مرا دید و گفت:

به منزل ما برویم تا در ظرفی به تو آب دهم که پیامبر از آن نوشیده است و در جایی نماز بخوانی که پیامبر نماز خوانده است. همراه او رفته و به من طعام داد و در محراب او نماز گزاردم.

تبرک به منبر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

ابن قسیط و عتبی می گویند: وقتی مسجد خلوت می شد، اصحاب جای دست پیامبر در روی منبر را استلام می کردند، سپس رو به قبله ایستاده، دعا می خواندند.

ابن تیمیه نیز دست کشیدن بر منبر و دسته منبر پیامبر خدا را جایز دانسته است. [31]

تبرک به قبر شریف پیامبر(صلی الله علیه وآله)

عمر بن خطاب، پیش از رحلتش، از عایشه اجازه گرفت که به خاطر تبرک و توسل به قبر پیامبر، در کنار آن حضرت دفن شود. [32]

عبدالله بن احمد، از پدرش (احمد بن حنبل) در باره لمس و بوسیدن قبر پیامبر پرسید. گفت: اشکالی ندارد.

تبرک به آثار صالحان و پیامبران

نافع می گوید: عبدالله بن عمر به ما گفت: اصحاب با پیامبر خدا، در سرزمین ثمود فرود آمدند، از چاه های آنجا آب برداشتند و خمیر کردند. پیامبر خدا دستور داد هر چه آب برداشته اند بریزند و خمیرها را هم به شترها دهند و فرمان داد از چاهی که ناقه حضرت صالح آب می خورد آب بردارید. [33]

نووی می افزاید: یکی از فواید این حدیث، تبرک به آثار صالحان است. [34]

تبرک به تابوت

این تابوت، همان صندوقی است که حاوی آثار و یادگارهای خاندان موسی و هارون نزد بنی اسرائیل بود و آنها به خاطر آثار به آن توسل جسته، از خدا پیروزی می خواستند. این همان تبرکی است که ما می خواهیم.

خداوند محتویات تابوت را به این عبارت بیان می کند: «بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَ آلُ هَارُونَ...» یادگار آل موسی و آل هارون، عصای موسی و مقداری از لباس موسی و هارون بود و نیز کفش های موسی و مقداری از الواح تورات و یک تشت بود.

زندگی برزخی

1. پیامبران در برزخ می فهمند و می شنوند:

از برخی آیات و احادیث برداشت می شود که زندگی برزخی، یک زندگی حقیقی است، نه زندگی وهمی یا خیالی.

پیامبر فرمان داد بیست و چهار نفر از کشته های سپاه قریش را در یکی از چاه های بدر بیندازند. آن حضرت آنان را با ذکر نام صدا کرد؛ ای ابوجهل بن هشام! ای امیه بن خلف! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبه! ای فلان! ای فلان!

حقیقت آنچه را که پروردگارتان به شما وعده داده، یافتید؟ من به حقیقت، به وعده پروردگارم

(که نصرت و یاری است) رسیدم.

عمر گفت: ای پیامبر خدا، با جسدهایی که روح ندارند حرف می زنی؟ فرمود: «قسم به کسی که جانم در اختیار اوست، شما از آنها شنواتر نیستید. آنها فقط نمی توانند جواب دهند.»^[35]

2. ابوهریره گوید، پیامبر فرمود: «وقتی تشییع کنندگان از سر قبر بر می گردند، مرده صدای آنها را می شنود.»

3. احادیث متواتر وجود دارد در باره سؤال قبر و در آنها تصریح شده است که دو فرشته سؤال می کنند و پاسخ مرده طبق حال خود خواهد بود.

4. پیامبر به اهل قبور خطاب می کرد: سلام بر شما ای گروه مؤمنان. ابن قیّم می گوید:

این خطاب نسبت به کسی است که می شنود و می فهمد وگرنه خطاب معدوم و جماد نیز باید درست باشد. علمای سلف همگی اتفاق نظر دارند که خطاب برای عاقل و شنوا درست است.

این عقیده و نظر علمای صالح از اهل سنت و جماعت است ولی نمی دانم چطور کسانی که مدعی تبعیت از راه و روش علمای سلف هستند، از این حقیقت غفلت کرده اند.

ابن تیمیه در پاسخ به این پرسش که آیا مرده ها زائران خود را می شناسند یا سخن آنها را می فهمند؟ گفت: آری، در حدیث ابن عباس آمده است که پیامبر فرمود:

«هر کس به قبر برادرش، که در دنیا او را می شناخت برود و سلام کند، او هم شناخته و جواب سلام را می دهد.»^[36]

پیامبران در عالم برزخ

برخی از خصوصیات پیامبران منحصر به آنان است؛ پیامبران در برزخ از یک زندگی کامل بهرمنند هستند.

آنان از هر جهت؛ مانند حیات، روزی، معرفت، شنیدن و درک و فهم و احساس، از دیگران کامل ترند و دلیل این سخن، کلام خدای سبحان درباره شهدا است که فرمود:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»^[37]

«ای پیامبر، هرگز گمان مبر کسانی که در راه خدا کشته شده اند، مردگانند! بلکه آنان زنده اند، نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.»

وقتی معنای حیات، بقای روح باشد، پس روح بعد از مرگ حیات دارد؛ یعنی از بین نمی رود و شهید از این جهت امتیازی ندارد تا مستحق ذکر شود؛ چون ارواح همه بنی آدم باقی و فنا ناپذیرند؛ بهویژه این که خداوند می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ.»^[38]

به آنان که در راه خدا کشته شده اند، مرده نگوئید، بلکه آنان زنده اند ولی شما درک نمی کنید. معلوم می شود که برای شهدا، نسبت بر دیگران، امتیازی اضافی است که قابل ذکر شده اند. بر اساس نصوص قرآنی و روایی، کمال زندگی برزخی برای شهدا است و شهدا آنجا روزی می خورند و بر نهرهای بهشت وارد می شوند و از میوه های بهشت متنعم هستند.

احساس شهدا نسبت به این غذا و نوشیدنی و نعمت ها، احساسی کامل و با فهم و ادراک تام است و دارای لذت عالی و بهرمندی حقیقی است؛ لذا می گویند:

«ای کاش برادرانمان می دانستند خداوند با ما چگونه رفتار کرد.»^[39]

وقتی این مطلب در حق شهدا ثابت شد، در حق پیامبر نیز به طریق اولی ثابت خواهد شد؛ چون پیامبر علاوه بر جهاد و بذل جان در راه خدا، هدایت و دعوت مردم به خیر و صلاح را نیز بر

عهده دارد. آنجا که فرمود:

«هر کس سنت حسنه ای بگذارد، اجر آن سنت و اجر همه کسانی که به آن سنت تا قیامت عمل می کنند، برای او نیز خواهد بود.»^[40]

2. بدن پیامبران نمی پوسد:

به روایت اوس بن اوس، پیامبر فرمود:

«بهترین روزها، روز جمعه است؛ چون در آن روز حضرت آدم آفریده شد و در آن روز قبض روح گردید و در روز جمعه، صور اسرافیل خواهد دمید و در آن روز همه بیهوش خواهند شد. پس در روز جمعه بیشتر بر من درود بفرستید چون درود شما بر من عرضه می شود.»
گفتند: چگونه درود ما بر شما عرضه می شود؟ در حالی که بدن شما پوسیده است؟!
فرمود: «خداوند بر زمین حرام کرده است که بدن پیامبران را از بین ببرد.»^[41]

3. رابطه پیامبر با امت در عالم برزخ:

پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله) فرمود: «خداوند در زمین فرشته هایی دارد که سلام امّتم را به من می رسانند.»

یا فرمود: «حیات من برای شما بهتر است، چون شما حرف می زنید و جواب می شنوید و مرگ من برای شما بهتر است؛ چون اعمال شما بر من عرضه می شود. هر چه عمل خوب بینم خدا را شکر می کنم و هر چه عمل بد را مشاهده کنم، از خدا برای شما طلب آمرزش و بخشش می کنم.»

هیثمی به نقل از بزار^[42] و سیوطی و قسطلانی و مناوی و زرقانی و خفاجی این حدیث را صحیح دانسته اند.^[43]

سفر زیارتی

پیامبر خدا فرمودند: «مسافرت جز به این سه مسجد، مسجد الحرام و این مسجد من و مسجد الاقصی جایز نیست.»

برخی از فهم این حدیث نبوی عاجز مانده و به غلط، استدلال می کنند که سفر برای زیارت قبر پیامبر حرام است.

شرح حدیث نبوی

منشأ اختلاف، در مستثنی منه است که حذف گردیده و در آن چند احتمال وجود دارد:

احتمال نخست: مستثنی منه را لفظ عام؛ مانند «مکان» بگیریم و همه بر این باورند که این باطل است و کسی چنین ادعایی نکرده است.

احتمال دوم: مستثنی منه را لفظ «قبر» بگیریم، به این صورت: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ»؛ «مسافرت جز به سه مسجد، به هیچ قبری جایز نیست.»

از ظاهر این تقدیر پیدا است که چقدر نامنظم است و کسی که کمترین آگاهی از قواعد عربی داشته باشد، آن را نمی پسندد، چه رسد به این که آن را به کسی نسبت دهیم که فصیح ترین شخص در تلفظ حرف ضاد است.

احتمال سوم:

مستثنی منه را لفظ «مسجد» به حساب آوریم، به این صورت: «لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى

ثَلَاثَةِ مَسَاجِدَ»؛ «مسافرت جز به سه مسجد، به هیچ مسجدی جایز نیست.»

با این فرض، کلام درست و طبق اسلوب فصاحت لغوی است و آن لغزش واضح در دو احتمال قبلی دیگر وجود ندارد.

و احتمالات یاد شده، زمانی است که روایت مانند و نظیر نداشته باشد، در حالی که در چند

حدیث به مستثنی منه تصریح شده است مثل:

1. احمد بن حنبل، به سند شهرین خوشب، پیامبر فرمود: [44] «لَا يَنْبَغِي لِلْمُصَلِّي أَنْ يَشُدَّ رِحَالَهُ إِلَى مَسْجِدٍ تَبْتَغِي فِيهِ لِلصَّلَاةِ غَيْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى وَمَسْجِدِي.»

«مسافرت برای نماز، جز به سه مسجد؛ مسجدالحرام، مسجدالاقصی و مسجد من، به هیچ مسجدی جایز نیست.»

2. به روایت عایشه، پیامبر فرمود: «من آخرین پیامبر هستم و مسجد من، آخرین مسجد پیامبران است. بهترین مسجد برای زیارت و مسافرت، مسجد الحرام و مسجد من است. نماز در این مسجد، بهتر از هزار نماز در مساجد دیگر است، بجز مسجد الحرام.» [45]

پس سخن پیامبر در اینجا، در باره مساجد است تا برای امت بیان کند که همه مسجدها، به جز این سه مسجد، در فضیلت، با هم برابرند و تحمل رنج سفر برای نماز در آنها بی فایده است. اما این سه مسجد فضیلت بیشتری دارند.

این حدیث ربطی به قبور ندارد و داخل کردن قبور در آن، نوعی افترا به پیامبر است و گذشته از این ها، بسیاری از علما، در کتابهای مناسک می گویند:

زیارت قبر پیامبر از مستحبات است و احادیث زیادی این استحباب را تأیید می کند؛ مانند این روایات، که می فرماید:

الف) «هر کس قبر مرا زیارت کند، شفاعت من به او واجب می شود.»

ب) به گفته ابن عمر، پیامبر فرمودند: «هر کس به زیارت من بیاید و انگیزه ای جز زیارت نداشته باشد، بر من این حق را دارد که در قیامت او را شفاعت کنم.» [46]

ج: باز در حدیثی فرمود: «هر کس حج کند و قبر مرا بعد از مرگم زیارت کند، گویا مرا در حال حیات زیارت کرده است.»

زیارت پیامبر در گذشته

مقصود زیارت مشروعی است که سنت پیامبر، روش و آداب آن را بیان کرده است و ابن تیمیه در فرق میان زیارت اهل توحید و اهل شرک می گوید:

زیارت مسلمانان از قبور خودشان به این صورت است که به اموات سلام می دهند و برایشان جهت مغفرت دعا می کنند، همانطور که بر جنازه نماز می خوانند، ولی زیارت اهل شرک، شامل تشبیه مخلوق به خالق می شود، برای آن، نذر و سجده می کنند و به عبادتش می پردازند و به اندازه خالق، آن را دوست می دارند. [47]

مؤلف می نویسد:

حال با دیده انصاف بنگرید آیا ما پیامبر خود را به این سبک و به این روش زیارت می کنیم؟! خدای سبحان، فرشته ها، حاملان عرش، اهل زمین و آسمان گواهی می دهند که ما در زیارت پیامبر عظیم الشان، بر این باوریم که او از بهترین بندگان خداست و با اعمال صالح به خدا تقرب می جوید و...

ما او را به خالق تشبیه نموده و بر او سجده نمی کنیم و آن حضرت را عبادت نمی کنیم و شریک خدا قرار نمی دهیم.

دعا در کنار قبر پیامبر

مستحب است زائر قبر پیامبر، نزدیک قبر بیاید و رو به قبر و پشت به قبله بایستد و به پیامبر سلام کند. [48]

مالک بن انس در مناظره ای به ابو جعفر منصور در مسجد نبوی گفت: احترام پیامبر بعد از

مرگش مانند احترام او در حال حیات است. ابو جعفر پرسید:

ای ابو عبدالله! رو به قبله بایستیم و دعا کنیم یا رو به پیامبر خدا بایستیم...؟
مالک گفت: چرا از کسی که وسیله تو و پدرت آدم به خداوند بوده، روی بر گردانی؟ بلکه رو به او کن، از او شفاعت بخواه، خدا او را در آیه: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا».^[49] شفیع قرار داده است.^[50]

محمد بن عبد الوهاب می گوید: دعا در کنار قبر بدعت و شرک نیست.^[51]

اهتمام قرآن به آثار انبیای سلف

خداوند می فرماید: «وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ...»^[52]

پیامبرشان به آنها گفت: نشانه حکومت او، این است که (صندوق عهد) به سوی شما خواهد آمد؛ همان صندوقی که در آن آرامشی از پروردگار شما و یادگارهای خاندان موسی و هارون قرار دارد.

و آنها عبارت از عصای موسی و عصای هارون و لباس ها و کفش ها و دو لوح از الواح تورات بود.^[53]

به خاطر همین آثار بزرگ، خداوند ارزش این تابوت را بالا برد و حفظ کرد تا علامت و نشانه ای باشد بر این که حکومت طالوت حق است. این آیه اهمیت حفظ آثار دینی و تمدنی را به ما می فهماند.

خلفای راشدین و انگشتر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

امام بخاری از ابن عمر نقل می کند که پیامبر(صلی الله علیه وآله) انگشتری از نقره در دست داشت، بعد از ایشان، ابوبکر و بعد عمر و سپس عثمان به دست کردند و حدود 6 سال دست عثمان بود تا این که در چاه اریس افتاد.^[54]

در اینجا پرسشی به ذهن می آید که چرا این همه حرص و توجه به این انگشتر؟ در حالی که انگشتر فراوان است!

ناودان عباس

عبدالله بن عباس می گوید: پدرم عباس ناودانی داشت که آب آن به راه عمومی سرازیر می شد. روزی عمر لباس هایش را به تن کرده، به نماز جمعه می رفت که در همین حال، عباس دو جوجه ذبح کرده بود و خون آنها از ناودان سرازیر بود. به هنگام عبور عمر از آنجا مقداری از خون جوجه ها بر سر عمر ریخت. عمر فرمان داد ناودان را از جایش در آورند، سپس برگشت و لباس هایش را عوض کرد و به نماز رفت.

عباس نزد عمر آمد و گفت: ناودانی که پیامبر با دست خودش آن را نصب کرده بود، از جای کندی!؟

عمر دو باره ناودان را سر جایش گذاشت.^[55]

اهتمام به کفش های پیامبر

از آثار مورد توجه، کفش های پیامبر است. علما در باره آنها جزوات مستقلی نوشته اند. مقصود از این نوشته ها و قلم فرسایی ها؛ صاحب کفش ها، رسول عظیم الشان، پیامبر خدا(صلی الله علیه وآله)، می باشد.

پی نوشت:

[1] نحل: 125.

- [2] صحیح مسلم، ج7، ص59.
- [3] جن: 26.
- [4] شوری: 52.
- [5] زمر: 3.
- [6] انعام: 108.
- [7] مائده: 35.
- [8] حاکم، محمد، مستدرک، ج2، ص615.
- [9] ابن احمد، محمد، سیر اعلام النبلاء، ج1، ص519.
- [10] بقره: 248.
- [11] ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایه، ج2، ص8.
- [12] نساء: 64.
- [13] ابن احمد، محمد، تفسیر القرطبی، ج5، ص265.
- [14] کهف / 110.
- [15] ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج3، ص245.
- [16] ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ج3، ص381 و الحاکم، محمد، مستدرک، ج2، ص510.
- [17] ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج10، ص506.
- [18] نیشابوری، مسلم، صحیح مسلم، ج7، ص81.
- [19] ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج1، ص284.
- [20] ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج6، ص104 و صحیح بخاری، ج2، ص48.
- [21] هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج1، ص267.
- [22] ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج5، ص330.
- [23] المشکاة، حدیث 716.
- [24] ابن حجر، احمد، فتح الباری، ج10، ص353.
- [25] صحیح مسلم، ج4، ص82.
- [26] ابن حسام الدین المتقی، علی، کنز العمال، ج7، ص701.
- [27] ابن کثیر، اسماعیل، البداية و النهایه، ج4، ص271.
- [28] مواهب لدنی، ج1، ص297.
- [29] هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج8، ص42.
- [30] صحیح مسلم، ج3، ص140.
- [31] ابن تیمیه، احمد، اقتضاء الصراط المستقیم، ص367.
- [32] صحیح بخاری، ج2، ص107.
- [33] صحیح مسلم، کتاب الزهد.
- [34] همان منبع، ج8، ص118.
- [35] صحیح مسلم.
- [36] ابن تیمیه، احمد، مجموع الفتاوی، ج24، ص331.
- [37] آل عمران / 169.
- [38] بقره: 154.
- [39] ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ص266.
- [40] ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج4، ص357.
- [41] ابن یزید، محمد، سنن ابن ماجه.

- [42] هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج9، ص24.
- [43] مناوی، محمد، فیض القدير، ج3، ص401 و خفاجی، احمد، شرح الشفاء، ج1، ص102.
- [44] فتح الباری، ج3، ص53.
- [45] همان.
- [46] هیثمی، علی، مجمع الزوائد، ج4، ص2.
- [47] ابن تیمیه، احمد، الجواب الباهر فی زوار المقابر، ص21.
- [48] خفاجی، احمد، شرح شفا، ج3، ص398.
- [49] نساء: 64.
- [50] نووی، محیی الدین، الايضاح، ج8، ص272.
- [51] ابن عبد الوهاب، محمد، مجموعه مؤلفات، جزء 3، ص68.
- [52] بقره: 248.
- [53] ابن کثیر، اسماعیل، تفسیر ابن کثیر، ج1، ص313.
- [54] المغانم، ص26.
- [55] ابن قدامه، عبدالله، مغنی، ج4، ص554.